

تحلیل انتقادی روایت‌های فتح خوارزم

اسماعیل حسن زاده^۱

چکیده: موقعیت تجاری، ثروت سرشار و وضعیت جغرافیایی برتر خوارزم، موجب شد فاتحان مسلمان از همان سال‌های اولیه یورش به خراسان، به خوارزم توجه کنند. حمله‌های شش‌گانه‌ی اعراب به خوارزم، در منابع تاریخی به‌صورت پراکنده و متفاوت روایت شده است. از سه لشکرکشی اول، داده‌های بسیار ناقصی در دست است که به دلیل محدود و یکتا بودن روایت، نقدپذیر نیستند. تنها از سه حمله‌ی واپسین، روایت‌هایی با داده‌های متعدد و گاه متعارض در منابع نقل شده است، که یک حمله توسط یزید بن مهلب، و دو لشکرکشی دیگر به وسیله‌ی قتیبه بن مسلم انجام گرفت. این روایت‌ها با منشأهای متفاوت در چهار منبع مهم، یعنی آثار بلاذری، طبری، ابن اعثم و بیرونی، آمده است. روایت بیرونی، به دلیل منشأ آن، با روایت‌های سه‌گانه‌ی دیگر جهت‌گیری متفاوتی دارد. روایت‌های مورخان سه‌گانه‌ی نخست نیز، با وجود تفاوت در حجم داده‌ها، به دلیل تشابه در منشأهای روایت، رویکردی طرفدارانه از حمله‌ی اعراب به‌دست می‌دهند. این مقاله درصدد است با بهره‌گیری از نقد روایت، به تحلیل انتقادی روایت‌های فتح خوارزم بپردازد.

براساس بررسی‌های انجام شده، به نظر می‌رسد مورخان سه‌گانه‌ی نخست، با وجود ارائه‌ی داده‌های متفاوت، به دلیل منشأ واحد خبر، نتوانسته‌اند روایت منصفانه‌ای از دو جناح قدرت ارائه کنند. آنان با موضع‌گیری طرفدارانه‌ی خویش درصدد مشروعیت بخشی به حملات قتیبه هستند. منابع، با خلط دو حمله‌ی قتیبه، از آن روایتی ارائه کرده‌اند که به علت بهره‌گیری از روایت‌های متعدد، دارای ساختاری ناپوسته و از نظر محتوا نامنسجم هستند.

واژه‌های کلیدی: تحلیل انتقادی روایت، خوارزم، بلاذری، طبری، ابن اعثم کوفی، بیرونی، قتیبه

Critical Analyzing of Khwarazm Victory

E. Hassanzadeh¹

Abstract: Commercial position, plentiful wealth and higher geographical situation of Khwarazm, caused Muslim victors pay attention to Khwarazm from the first years they invaded it.

The arab's six attacks to Khwarazm have been narrated sporadically and differently in historical references. There are very incomplete data on the first three attacks which cannot be reviewed due to their limited and similar narrations. There are several conflicting data only from the last three attacks. One attack was done by Yazid ibn al-Muhallab and two others by Qutayba ibn Muslim. They are narrated with different origins in four different references: Baladhuri, Tabari, Ibn Aasam and Biruni. Biruni's narration is different and conflicted with the others, because of its origin. Despite the volume of data in three other historians' narrations, they are in an advocacy manner of Arab's attacks, because of the similar origins. In this article, we are going to analyze critically the narrations of Khwarazm victory by criticizing the narrative.

On the basis of performed studies, it seems that the first three historians couldn't present a fair story of the two opposite sides of conflict, because of their similar origin although they demonstrated different information. They get advocacy position in order to legitimize the Qutayba attack. They have confused two Qutayba attacks and submit one narration which is discontinuous in structure and incoherent in content because of using several different narrations.

Key words: Critical Analyzing of Narration, Khwarazm, Baladhuri, Tabari, Ibn Aasam Kufi, Biruni, Qutayba

1 Assistant Professor of History, Al-Zahra University

مقدمه

خوارزم، به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش، دروازه‌ی چهار منطقه‌ی مهم خراسان، ماوراءالنهر، خزر و ترکستان به شمار می‌رفت. این اهمیت راهبردی سبب گذر راه‌های مهم تجاری از آن شده بود. تمدن خوارزم در دل بیابان نور امیدی در دل بازرگانان و فاتحان محسوب می‌شد. جاده‌ی آمل (چهارجوی) به کاث و گرگانج به موازات کرانه‌ی غربی رود جیحون، جاده‌ی نیشابور- بسطام- دهستان- گرگانج، راه پوست و خز به خوارزم، راه گرگانج به ایتل و سمندریه (خزر) مهم‌ترین جاده‌هایی به حساب می‌آمدند^۱ که سالانه شاهد رفت و آمد صدها کاروان تجاری کوچک و بزرگ بودند. راه‌های آبی آن نیز اهمیت زیادی داشت. موقعیت برتر منطقه‌ی خوارزم، نظر فاتحان ایرانی، ترک و عرب را به خود جلب کرده و با مخاطره‌های فزاینده‌ی روبه‌رو ساخته بود.

فتح خوارزم به چند دلیل نظر پژوهشگران را برای مطالعه‌ی انتقادی، به سان یک موضوع مستقل، به خود جلب نکرده است. نخست، موقعیت جغرافیایی ویژه‌ی آن است که اغلب پژوهشگران آن را همراه با فتوح خراسان و ماوراءالنهر مورد توجه مختصر قرار داده‌اند. دوم، روایت‌های کوتاه و گاه متناقض درباره‌ی آن موجب دشواری نقد روایت‌ها شده است. بارتولد در *ترکستان‌نامه*، گیب در *فتوحات اعراب در آسیای مرکزی*، کتابچی، پژوهشگر ترک، در کتاب *گسترش اسلام در آسیای مرکزی و ترک‌ها*، فتح خوارزم را، به عنوان موضوعی حاشیه‌ای مورد توجه قرار داده‌اند.^۲ رویکرد این محققان به فتح خوارزم، رویکرد انتقادی نبوده، بلکه با رویکرد توصیفی به تکرار روایت‌های طبری پرداخته‌اند، و از سایر روایات چشم‌پوشی نموده یا به حل تناقض‌های موجود در روایت‌ها توجهی نکرده‌اند. فقدان روایت‌های کافی از حمله‌های شش‌گانه به خوارزم، موجب شده است در چهار حمله‌ی نخست به نقل تک روایت‌ها استناد کنیم؛ تنها در دوره‌ی قتیبة بن مسلم باهلی که فتح خوارزم به فرجام رسیده است (۹۳هـ.ق)، منابع

۱ برای آشنایی بیشتر با شهرها و جاده‌های تجاری و نظامی خوارزم و مسافت‌های آن‌ها، رک: ابواسحق ابراهیم اصطخری (۱۲۶۸)، *مسالك و ممالك*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۲۲۵-۲۲۸؛ ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی (۱۳۸۵)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه‌ی علینقی منزوی، ج ۳، تهران: قومس، ص ۴۱۶؛ حمدالله مستوفی (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، به اهتمام گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ گای لسترنج (۱۳۷۳)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت‌شرقی*، ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۴۷۵-۴۸۸.

۲ ولادیمیر بارتولد (۱۳۶۶)، *ترکستان‌نامه*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: آگاه، ص ۴۱۱؛ ار. گیب [بی‌تا]، *فتوحات اعراب در آسیای مرکزی*، ترجمه‌ی حسین احمدپور، تبریز: آبی‌تا، صص ۶۹-۷۱؛

Zekeriya Kitapci (1994), *Orta Asyada Islamiyetin Yayalisi ve Turkler*, konya, p.45

نیز گزارش‌های بیش‌تری درباره‌ی آن ارائه کرده‌اند. این مقاله در صدد است با تحلیل انتقادی روایت‌های فتح خوارزم، روایتی منقح از آن ارائه کند و جایگاه و اهمیت آن را به‌منظور تداوم فتوح در ماورای جیحون و سیحون نشان دهد. منظور از تحلیل انتقادی روایت، تحلیل متوازن ساختار و محتوای روایت‌ها و ارائه‌ی روایتی جدید و فراتر از روایت‌های موجود است. در این تحلیل، تحلیل‌گر خود به‌صورت رکن مهمی از تحلیل در می‌آید.

تبارشناسی^۱ روایت‌های فتح خوارزم در منابع

از فتح خوارزم چهار روایت اصیل قابل شناسایی است که عبارت‌اند از: الف. روایت فتوح‌البلدان بلاذری، ب. روایت تاریخ‌الامم و الملوک طبری، پ. روایت الفتوح ابن اعثم کوفی، ت. روایت آثارالباقیه عن القرون الخالیة بیرونی.

روایت بلاذری و طبری و ابن اعثم، در بخشی از روایت‌ها از نظر راوی و به تبع آن محتوا مشابهت دارند. روایت بلاذری در مقایسه با روایت طبری از نظر زمانی مقدم و از نظر کمی خلاصه‌تر و مهم‌تر است. روایت ابن اعثم، با وجود تشابه در راوی، در محتوا تفاوت‌های مهمی دارد و از نظر کمی نیز، همچون طبری، مفصل است. روایت بیرونی هم از نظر راوی، محتوا و کمیّت، با بقیه متفاوت است.

الف. روایت بلاذری

روایت بلاذری^۲ از نظر ساختار از سه روایت یا قسمت مجزا تشکیل شده است: قسمت اول روایت از راویان گم‌نام با عبارت «قالوا» نقل شده است که ظاهراً تعداد روایت‌های مشابه بیش‌تر بوده و بلاذری برای اجتناب از تفصیل، وجوه مشترک روایت‌ها را، به‌منظور پرهیز از تکرار، نقل نکرده است. در این بخش از روایت، ضعف خوارزم‌شاه، اختلاف او با برادرش خرزاد و درخواست کمک از قتیبه توسط خوارزم‌شاه، مطرح شده است. این قسمت، با بخشی از روایت طبری و ابن اعثم تشابه محتوایی دارد. قسمت دوم روایت بلاذری (به نقل از علی بن مجاهد که از راویان طبری هم هست) ماجرای امداد قتیبه و لشکرکشی به خوارزم و تصرف

۱ نگارنده از بیان واژه‌ی تبارشناسی، تعبیر فوکویی را مد نظر ندارد، بلکه معنای ریشه‌شناسی یا منشأشناسی (سرچشمه‌ی روایت) مورد نظر اوست.

۲ ابوالحسن احمدبن یحیی بلاذری (۲۰۰)، فتوح‌البلدان، وضع حواشیة عبدالقادر محمدعلیف، بیروت: دارالکتب، صص ۲۵۰-۲۵۲.

آن، بازپس دادن حکومت به خوارزم‌شاه و یورش مردم علیه خوارزم‌شاه را بیان کرده است. قسمت سوم روایت بلاذری از ابوعبیده معمر بن‌مثنی نقل شده که از نظر رویکرد و نقطه‌ی کانونی روایت، با دو قسمت پیشین متفاوت و متعارض است. دو روایت نخست، مکمل و در طول یکدیگر هستند. اما روایت سوم در عرض و در تعارض با دو روایت ذکر شده‌ی پیشین است. دو قسمت نخست روایت، ضمن توصیف اوضاع بحرانی خوارزم، استمداد از سوی خوارزم‌شاه و امداد از سوی قتیبه را مطرح ساخته، اما قسمت سوم، قتیبه را به زیاده خواهی متهم کرده است. براساس این بخش از روایت، خوارزمیان، پای‌بند عهد و پیمان خود بودند و قتیبه جنگ را با اهداف مادی آغاز کرده بود. روایت بلاذری (از ابوعبیده) در مقایسه با روایت‌های منابع دیگر، به یک لشکرکشی دیگر قتیبه اشاره کرده و برخلاف دیگر قسمت‌های روایت نه منشأ باهلی، که منشأ مهلبی دارد. خلط بین دو لشکرکشی در گزارش بلاذری و طبری، موجب پدیداری روایت‌های آشفته شده است که در ادامه به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

ب. روایت طبری

روایت طبری^۱، به ظاهر، نسبت به روایت بلاذری از یکپارچگی و پیوستگی بیش‌تری برخوردار است. او روایت خود را از ابوالحسن علی بن محمد مدائنی اخذ کرده است. اما با توجه به تعدد راویان مدائنی، روایت با نگرش‌های حماسی و طرفدارانه و اغراق آمیخته است. ریشه‌ی این نگرش را می‌توان در راوی مشترک آن‌ها، یعنی علی بن مجاهد، یافت. هرچند بلاذری راویان متأخرتر از او را معرفی نکرده است، اما هر دو مورخ (بلاذری و طبری) قسمت مربوط به حمله‌ی قتیبه به خوارزم و رفتار او با خوارزمیان را از علی بن مجاهد و او از باهلیمان نقل کرده‌اند. طبری با اطلاع از ریشه‌ی باهلی، سعی کرده است با نقل روایت دیگری از راوی غیر باهلی، جنبه‌ی اغراق‌آمیز روایت را تعدیل کند؛ اما متأسفانه این تعدیل، بسیار مختصر و در حد یک جمله است. طبری به روایت معدودی از منابع ابن مجاهد، از جمله حنبل بن ابی حریده (قاضی قهستان) و کلیب بن خلف العمی، اشاره نموده اما در صدق و کذب روایت‌شان قضاوتی نکرده است، گرچه روایت باهلیمان را اغراق‌آمیز می‌داند. آمیختگی گزارش این راویان، روایت به ظاهر پیوسته‌ی طبری را دچار آشفتگی و گسست کرده است.

۱ ابوجعفر محمد بن جریر طبری (بی تا)، تاریخ طبری، قدم‌له نواف الجراح، ج ۴، بیروت: دارالصادر، ص ۱۲۹۸.

یکی از این گسست‌ها در بحث راجع به جنگ برادر قتیبه با شاه خام‌گرد (خام‌گرد)، خود را نشان می‌دهد. طبری نه تنها موقعیت خام‌گرد را روشن نکرده، بلکه درباره‌ی شاه آن و نسبتش با خوارزم‌شاه نیز ساکت است. از روایت چنین استنباط می‌شود که خام‌گرد از شهرهای خوارزم بوده و حکومتی مستقل از خوارزم داشته و با خوارزم‌شاه نیز دشمنی می‌کرده است. این روایت سبب شده است که گیب، شاه خام‌گرد را خرزاد، برادر خوارزم‌شاه معرفی کند،^۱ اما استنباط او درست نیست. درباره‌ی این واژه می‌توان سه فرضیه عنوان کرد: نخست، خام‌گرد از توابع خوارزم بوده اما خرزاد حکمران آن نبوده، بلکه خرزاد در یکی از شهرهای دیگر (احتمالاً در گرگانج بعدی) ساکن بوده است. براساس روایت، احتمالاً این شهر در قسمت غربی واقع شده بود؛ اما در هیچ‌کدام از منابع جغرافیایی چنین اسمی دیده نمی‌شود. دوم، شهرکی به نام «جامغر» در نزدیکی برسخان بوده،^۲ و علی بن مجاهد راوی بلاذری شهر فیل را با سمرقند یکی پنداشته است. با توجه به این که قتیبه پس از خوارزم به غزای سمرقند رفته و از آن‌جا به ترکستان تا کاشغر یورش برده، احتمال خلط این دو منطقه در روایت باهلان که ابن مجاهد با واسطه از آن‌ها اخذ کرده، زیاد است. یعنی، برخلاف روایت طبری، خام‌گرد همان جامغر است که از توابع خوارزم نبوده، بلکه از توابع برسخان شمرده می‌شده و ادغام یا خلط روایت‌ها موجب چنین اشتباهی شده است. در ضمن، بلاذری و دیگر مورخان از ماجرای شاه خام‌گرد یادی نکرده‌اند. سوم، شاید خام‌گرد نام خاندانی بوده‌است. در خوارزم چنین شهری ثبت نشده، اما در نسب نامه‌ی خوارزم‌شاهیان پیش از اسلام، نام خام‌گری بن شائوش آمده است.^۳ با توجه به نظام ملوک الطوائفی خوارزم، آیا می‌توان او را یکی از خاندان‌های وابسته به خاندان شاهی دانست؟ گیب با فرض این که خام‌گرد نام شهری بوده، آن (او) را همان خرزاد برادر خوارزم‌شاه تلقی کرده است؛^۴ در حالی که از روایت طبری می‌توان استنباط کرد که این دو متفاوت بوده و احتمالاً هر دو از ملک‌های خوارزم به‌شمار می‌آمده‌اند که با خوارزم‌شاه دشمنی می‌کردند. از دید نگارنده، فرضیه‌ی سوم از فرضیه‌های دیگر درست‌تر به نظر می‌رسد.

طبری در قسمت سوم روایت، به نقل از ابوجعفر و از قول عجمان، که از نظر ساختار و

۱ گیب، همان، صص ۷۲-۷۴.

۲ حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۸۳)، ترجمه‌ی میرحسین شاه، تعلیقات مینورسکی، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا وره‌رام، تهران: دانشگاه الزهراء، ص ۲۵۷.

۳ بیرونی، همان، صص ۵۶-۵۷.

۴ گیب، همان، صص ۶۹-۷۰.

منشأً روایت ارتباطی به روایت پیشین ندارد، قتیبه را به «نامردی» در حق مردم خوارزم و سمرقند متهم کرده است. این روایت، برخلاف روایت باهلیمان، به پیروزی‌های او رویکرد انتقادی دارد. هرچند این روایت توضیح زیادی ندارد و روند برتری قتیبه را به‌طور ضمنی تأیید می‌کند و در روند حوادث با روایات مدائنی و دیگران اختلافی ندارد، اما از لحاظ انگیزه و تاکتیک‌های جنگی قتیبه را متهم می‌کند، که می‌توان آن را موازی با روایت باهلی طبری تلقی کرد؛ اما هیچ‌گاه از نظر داده‌های تاریخی به غنای روایت باهلی طبری نمی‌رسد.

پ. روایت ابن اعثم کوفی

روایت ابن اعثم^۱ از نظر محتوا و داده، تفاوت‌هایی با روایت بلاذری و طبری دارد. هرچند ابن اعثم از نظر زمانی کتاب خود را چند سال بعد از طبری نوشته، اما روایت او نشان می‌دهد که منابع وی متنوع‌تر از دو مورخ پیشین بوده است. نگاه کاملاً مثبت به اقدامات قتیبه، این فرضیه را تقویت می‌کند که منشأ آن نیز باهلی است.

روایت مذکور از نظر ساختار و محتوا از دو قسمت تشکیل شده است: این دو قسمت در طول هم‌اند و یکدیگر را کامل می‌کنند. قسمت اول روایت ابن اعثم، شباهت، زیادی به روایت بلاذری و طبری دارد. این شباهت هم ناشی از منابع و هم ناشی از واقعیت پدیده‌هاست. در این قسمت غلبه‌ی خرزاد بر خوارزم‌شاه و استمداد پنهانی خوارزم‌شاه از قتیبه مطرح شده است. نکته‌ی متفاوت این روایت در مقایسه با روایت بلاذری و طبری، نام شخص خوارزم‌شاه و تعداد سپاهیان چهارصد هزار نفری اوست. بلاذری و طبری به عنوان وی اکتفا نموده‌اند، اما ابن اعثم نام او را «جنغان» ثبت کرده است.^۲ چنین نامی در سلسله نسب ارائه شده توسط بیرونی نیامده، اما بعید نیست که نام اصلی او جنغان باشد. در این صورت، این نام با نام یاد شده توسط بیرونی تعارض پیدا می‌کند؛ او نام خوارزم‌شاه دست‌نشانده را، اسکجموک ذکر کرده است. شاید این تعارض را این‌گونه بتوان برطرف نمود که، با توجه به ایراد موجود در نسب‌نامه، از جمله گسست حدود صدساله‌ی آن، جنغان را یکی از حلقه‌های مفقوده‌ی این سلسله نسب به‌شمار آورد. بدین‌صورت که، طبق روایت بلاذری و طبری، خوارزم‌شاهی که در ماجرای لشکرکشی عبدالله بن مغیره حاکم بوده، به‌علت اطاعت از اعراب، در یکی از شورش‌های

۱ ابومحمد احمد ابن اعثم کوفی (۱۹۹۱)، کتاب‌الفتوح، تحقیق علی‌شیری، ج ۷، بیروت: دارالاضواء، صص ۱۵۵-۱۵۶.

۲ همان، ص ۱۵۵.

سیاسی و اجتماعی کشته شده،^۱ و قتیبه، پس از فتح دوم و نابودی مخالفان، خوارزم‌شاه دیگری (اسکجموک) را به‌عنوان حکمران دست‌نشانده منصوب کرده بود که فقط عنوان شاهی داشت و اداری امور توسط عامل خراج و امیر جنگ صورت می‌گرفت.

قسمت دوم روایت ابن اعثم، از نظر محتوا و میزان داده‌های تاریخی متفاوت از روایت بلاذری و طبری است، اما جهت‌گیری سیاسی همسانی دارد. در این روایت از همراهی خوارزمیان در باب مکاتبه‌ی خرزاد با قتیبه، مبنی بر اطاعت از مسلمانان به شرط واگذاری تمام امور بدون دخالت برادرش، یاد شده، اما قتیبه این شرط را قبول نکرده است. در قسمت دوم روایت ابن اعثم، تنها گزاره‌ی مشابه با روایات پیشین، اشاره به شهرهای سه‌گانه‌ی خوارزم است که دو شهر بزرگ در اختیار خوارزم‌شاه و یک شهر در زیر نظر خرزاد بود. در روایت‌ها، چندنام جغرافیایی برای خوارزم بیان شده که فیل، هزار اسب و فنک، از آن جمله است. روایت ابن اعثم از نظر محتوا تفاوت‌هایی با روایت بلاذری و طبری دارد، اما از نظر میزان داده با روایت طبری دارای تشابه‌هایی نیز هست.

در این روایت، نیز، همچون دیگر روایت‌ها، نوعی خلط رویداد و موقعیت جغرافیایی دیده می‌شود: مثلاً محل اردوی خوارزمیان محلی به‌نام «فنک» گزارش شده، در حالی که این محل در نزدیکی سمرقند واقع بوده و از دهات آن‌جا به‌شمار می‌آمده است، نه خوارزم. این خلط نیز از نوع خلط موقعیت خام‌گرد است.

روایت ابن اعثم، از نظر گزارش رویداد کامل‌تر از روایت‌های بلاذری و بیرونی است، اما از نظر محتوا با درج خلاصه‌ای از نامه‌ی قتیبه به خرزاد و پاسخ او و مکاتبه با برادرش، ارزش سندی بیشتری پیدا کرده است. طبری و ابن اعثم، گماشتگان قتیبه بر امور مالی و نظامی را معرفی کرده‌اند، اما اسامی آن‌ها متفاوت است.

ت. روایت بیرونی

روایت بیرونی از فتح خوارزم،^۲ از لحاظ حجم، مختصر، و از نظر زمانی، حدود یک سده با روایت‌های پیشین فاصله‌ی زمانی دارد؛ اما بومی بودن راویان و منابع او موجب شده است تا در روایت مختصر خود گزاره‌های روشن‌گر بسیاری ارائه کند. در روایت او، نام خوارزم‌شاه

۱ ابوالحسن احمد بن یحیی بلاذری (۱۳۶۴)، فتوح البلدان، ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش، به تصحیح محمد فرزاد، تهران: سروش، ص ۱۷۶.

۲ بیرونی، همان، صص ۵۶-۵۸.

اسکجموک ذکر شده است و رفتار و عمل کرد خشونت‌آمیز، و قتل‌عام خوارزمیان در حمله‌ی دوم، وضوح بیش‌تری دارد. هر چند منبع این روایت با منابع بلاذری و طبری و ابن اعثم متفاوت است، از نظر جهت‌گیری سیاسی نیز در تعارض با روایت باهلی است که عمدتاً منشأً روایتی سه‌مورخ را تشکیل می‌دهد. به‌رغم موضع‌گیری طرفدارانه‌ی بیرونی، در جهت‌گیری سیاسی او با جهت‌گیری روایت مکمل طبری و قسمت سوم روایت بلاذری، هم‌رایی دیده می‌شود، که بیان‌گر غیر باهلی بودن منشأً روایت است. حال، پیش از پرداختن به فتوح قتیبه، به حمله‌های مسلمانان پیش از او اشاره می‌شود.

تلاش‌های نظامی پیش از قتیبه برای فتح خوارزم

آوازه‌ی فتوح اعراب در خراسان، از همان اوایل یورش، در خوارزم پیچیده بود. سقوط شهرهای خراسان، به‌ویژه نیشابور، بلخ و مرو، زنگ خطر را برای حکومت‌های محلی دیگر به صدا درآورد. با سقوط آمل (چهارجوی) به‌دست اعراب در دوره‌ی عثمان، مهم‌ترین شاه‌راه تجاری خراسان، ماوراءالنهر و خوارزم در محاصره‌ی نظامی قرار گرفت. این راه برای تجارت امنیت لازم را نداشت و قدرت‌های محلی، پراکنده و ناتوان‌تر از آن بودند که بتوانند آن را بازگشایی کنند.

اختلاف و جنگ داخلی در عرصه‌ی خلافت، پراکندگی حمله‌های مسلمانان در شرق و عدم موفقیت کامل آنان در تصرف ماوراءالنهر و شرق خراسان، چنین القا می‌کند که اعراب طرح و برنامه‌ای بلند مدت برای فتح این مناطق نداشتند. با استقرار خلافت در خاندان مروانی، برنامه‌ی راه‌بردی برای تصرف مناطق با اهداف اقتصادی تدوین شد و به‌اجرا درآمد. حجاج بن یوسف ثقفی و والیان وی را در خراسان باید از تصمیم‌گیران مهم این راه‌برد تلقی کرد، پیش از او، زیاد بن ابیه با استقرار خانواده‌های عرب در خراسان، به چنین دیدگاهی رسیده بود. حجاج این راه‌برد را با کمک قتیبه بن مسلم باهلی و دیگران به فرجام رسانید. این طرح ناظر بر تصرف راه‌های تجاری و مناطق هم‌جوار آن بود. پیشروی مسلمان در ترکستان، تا کاشغر، تخارستان، سند و ماوراءالنهر، از طریق جاده‌های تجاری، بیان‌گر این راه‌برد آگاهانه است.

لشکرکشی احنف بن قیس در زمان عثمان، به عنوان نخستین حمله به خوارزم در اوایل دهه‌ی ۳۰ هجری قمری از راه آمل، جزو یورش‌هایی است که تابع سیاست جنگی پراکنده و فاقد راه‌برد خاص بود. احنف در این حمله کام‌یابی خاصی به‌دست نیاورد.^۱ خوارزمیان، که به

۱ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۴۳؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۶۳؛ طبری، همان، ج ۲، ص ۷۸۲.

قول اصطخری «مردمانی جلد و شیرمرد» بودند،^۱ به دلیل قرار داشتن در مرز ترکان و با برخورداری از آمادگی رزمی لازم، حمله را دفع کردند. اما خوارزمیان تاجرمسلک، که بیش از برآمدگی رزمی، با درک سیاسی بالا، از موقعیت پیروزمندانه‌ی اعراب در منطقه آگاهی داشتند، براین باور بودند که در بلند مدت امکان مقاومت در برابر اعراب را نخواهند داشت. این درک واقع‌بینانه، در طول چند دهه‌ی بعد موجب گسست سیاسی و اجتماعی جامعه به دو گروه طرفدار مقاومت و طرفدار صلح و تسلیم گردید، که به تفصیل درباری آن سخن به‌میان خواهد آمد.

منابع، یورش بعدی اعراب به خوارزم را در زمان یزیدبن معاویه (۶۱هـ.ق) و در ضمن حملات سلم بن زیاد ابن ابیه می‌دانند، که دست کم سه دهه با حمله‌ی احنف فاصله داشته است. بلاذری روایت خود را از ابوعبیده معمر بن مثنی، و طبری نیز از عمر بن شبه، و او هم از ابوالحسن علی بن محمد مدائنی، اخذ کرده‌اند. هردو راوی نیز، با چند واسطه، خبر خود را از مسلمة بن محارب بن سلم بن زیاد نقل نموده‌اند. لازم به یادآوری است که در تبار روایت بلاذری، نام مسلمة ذکر نشده است، اما روایت مورد نظر به روایت مسلمة شباهت کامل دارد. شباهت دو روایت، موجب تعمیم یکسانی راوی از سوی نگارنده شد. براساس این روایت، سلم توانست خوارزمیان را به تسلیم و پذیرش شرایط صلح با پرداخت چهارصد هزار درهم وادارد.^۲ مبلغ جزیه‌ی خوارزمیان مبلغی متعارف در منطقه بود که بسیاری از شهرها مجبور به پرداخت آن می‌شدند. شایان ذکر است که اعدادی مانند چهارصد هزار، چهل هزار، چهار هزار، نیز اعداد صد هزار، هفتصد و غیره، مبلغی است که در فتوح بدان‌ها زیاد استناد شده است.^۳ این اعداد دارای بار دینی یا اسطوره‌ای و فاقد دقت لازم‌اند، به همین دلیل، باید با تأمل به آن‌ها برخورد و احیاناً مورد تأیید یا رد قرارداد.^۴ ظاهراً طبری به دلیل قرابت نسبی مسلمة با سلم، گزارش او را اغراق‌آمیز به‌شمار آورده و در لابه‌لای روایت مسلمة، رقم جزیه را از راوی

۱ اصطخری، همان، ص ۲۳۸.

۲ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۴۷؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۶۸؛ طبری، همان، ج ۳، ص ۱۰۶۰.

۳ صلح بلخیان با چهارصد هزار درهم، صلح مردم نسا با چهارصد هزار درهم، تعداد اسیران ربیع بن زیادحارثی چهل هزار نفر، تعداد اسیران قتیبه در خوارزم چهار هزار و غیره ذکر شده است. بلاذری (۲۰۰۰)، صص ۲۴۳ و ۲۴۷؛ عبدالرحمان ابن خلدون (۱۳۷۵)، العبر، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۵۵۰.

۴ برای آگاهی بیش‌تر از کاربرد اعداد در منابع تاریخی، رک: محسن معصومی، «تأملی بر درستی و دقت آمار و ارقام در منابع تاریخ اسلام»، فصلنامه‌ی علمی و پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه‌الزهراء، س ۱۹، تابستان، ش پیاپی ۷۸، دوره‌ی جدید، ش ۲، صص ۱۲۵-۱۴۳.

دیگری نقل کرده و آن را به «مال کثیر» تغییر داده است. سلم، اموال به چنگ آمده از این پیروزی را برای یزید فرستاد.^۱ از این روایت می‌توان استنباط کرد که پیروزی سلم، فتح به صلح بوده است.

مرگ یزید، جنگ قدرت در مرکز خلافت اسلامی و ناآرامی‌های ناشی از رقابت‌های قبیله‌ای در خراسان، به‌ویژه «فتنه‌ی عبدالله بن خازم»، به تضعیف نظارت امویان و بطئی شدن سرعت فتوح در ماوراءالنهر انجامید. شهرهای تسلیم شده مجدداً سر به شورش برداشتند. خوارزمیان نیز، از این فرصت برای اعاده‌ی استقلال خود بهره‌بردند و از پرداخت جزیه و خراج معهود خودداری کردند.

به روایت بلاذری، حمله‌ی سوم اعراب به خوارزم در حدود سال ۷۴هـ.ق توسط امیه بن عبدالله خالد بن اسید صورت گرفت. شهرفیل (منصوره) تختگاه خوارزم به تصرف مسلمانان در آمد. بلاذری روایت خود را از ابوعمیده معمر بن مثنی اخذ کرده است. براساس روایت مختصر بلاذری، مردم خوارزم، پس از دور شدن سپاه اموی، بار دیگر شوریدند و از پذیرش سلطه‌ی اعراب و پرداخت جزیه به آنان سر باز زدند.^۲ طبری به این حمله اشاره نکرده است.

عبدالملک اموی، پس از غلبه بر بحران داخلی، سیاست راهبردی تصرف مجدد سرزمین‌های شرقی را اتخاذ کرد. مجری این سیاست، حجاج بن یوسف ثقفی والی عراق بود. سیاست تصرف مجدد، هم راه‌کاری مناسب برای افزایش درآمد بود، و هم بستر فعالیت‌های ضد اموی را دچار وقفه کرد. با این رویکرد، حمله‌ی چهارم اعراب به خوارزم به فرمان‌دهی یزید بن مهلب در سال ۸۵هـ.ق انجام شد.

روایت لشکرکشی یزیدبن مهلب به خوارزم، در کتاب‌های بلاذری و طبری آمده است. بلاذری، بدون اشاره به زمان رخداد، آن را در دو قسمت مجزاً بیان کرده است. وی در روایت اول، منبع خود را بیان نکرده، بلکه به کلی‌گویی پرداخته است. بدین صورت که، «یزید به جنگ خوارزم نیز رفت و برده بسیار گرفت. سپاهیان وی جامه بردگان را گرفتند و خود پیوشیدند. اما [اسرا] از سرما هلاک شدند».^۳ این روایت، در بستر تاریخی شرح اقدامات یزید

۱ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۵۴؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۸۱.

۲ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۴۹؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۷۲. گیب به اشتباه پیروزی‌های سعید بن عثمان را در سمرقند، به حساب خوارزم گذاشته است. او، بدون ذکر نام سعید، از موفقیت سپاه عرب در خوارزم در سال ۷۷هـ.ق یاد کرده است (گیب، همان، صص ۴۲-۴۳). در حالی که اگر به متن روایت دقت شود، منظور، پیروزی‌های او در ماوراءالنهر است، نه خوارزم. سعید در خوارزم عملیاتی نداشت (بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۵۲؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۷۷.

۳ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۴۹؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۷۲.

بن مهلب بیان شده است. او، روایت دوم را از ابوعبیده و به استناد یک بیت شعر کعب الاشقری آورده است. زمینه و فضای روایت، علیه یزید و در ستایش قتیبه است. در واقع، این روایت بخشی از روایت تکمیلی برای روایت قتیبه محسوب می‌شود که در تلاش بوده است با طرح شکست یزید، پیروزی قتیبه را برجسته سازد. در این روایت، به حاشیه راندن یزید هویت ذاتی ندارد، بلکه وابسته به روایت قتیبه است. «ای قتیبه، شهر فیل به ناچار دست بسته خود را به تو تسلیم کرد و سزاوار همین بود، پیش از تو، آن مرد ژاژخای متکبر (فجاجة الصلّاف) نیز آهنگ آن کرده بود، یعنی یزید بن مهلب».^۱ راوی، از این مقایسه، پیروزی قتیبه و شکست یزید را در نظر داشته و برجسته کرده است.

طبری، این واقعه را از مدائنی نقل کرده است، که روایت او نیز از طریق کلیب بن خلف العمی به باهلیمان می‌رسد؛ وی، حمله یزید بن مهلب را در بستری دشمنانه با حجاج مطرح می‌کند و می‌کوشد وانمود سازد که ناکامی یزید ناشی از نافرمانی اوست. این روایت در درون خود دچار نوعی آشفتگی است، که به نظر می‌رسد باهلیمان سعی در کم رنگ کردن پیروزی یزید داشته‌اند، در روایت بلاذری آمده است: «علی گوید: و حکایت کرد به ما کلیب بن خلف گوید: حجاج به یزید نوشت که به غزای خوارزم برود. او جواب داد ای امیر غزای خوارزم کم بهره و سختی بسیار است. حجاج به یزید نوشت کسی را به جای خود برگزین و بیا. یزید بدو نوشت آهنگ غزای خوارزم دارم. حجاج بدو نوشت به غزای آنجا مرو که چنان است که گفته‌ای. یزید به غذا رفت و اطاعت حجاج نکرد. مردم خوارزم با وی صلح کرد. به موجب صلح اسیرانی گرفت. اما بر اثر سرمای شدید لباس اسیران را گرفتند و به تن خود کردند و اسیران از سرما بمردند».^۲ روایت، القاکننده نوعی آل‌مهلب‌ترسی (ترس از آل‌مهلب) در حجاج، به دلیل نفوذ سیاسی آن‌ها در مردم و قدرت‌طلبی شخص یزید است؛ مدائنی، حتی بخشی از تکمله‌های روایت را از راوی دیگر، یعنی مفضل بن محمد ضبی، نقل کرده،^۳ که از اعراب همسو با قبیله‌ی باهلی بوده، دارای همین ویژگی است. منشأ باهلی روایت بالا سبب شده است که اقدام یزید در یک منطقه‌ی «کم‌بهره و سختی بسیار» چندان نمود پیدا نکند. حتی از غنائم نیز چیزی به دست سپاهیان نرسید. هر چند سلسله‌ی راویان بلاذری و طبری از دو مورخ

۱ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۵۴؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۸۱.

۲ طبری، همان، ص ۱۲۷۰؛ ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۱۳۶۹)، تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۹، تهران: اساطیر، ص ۳۷۶۹.

۳ طبری [ابی‌نا]، صص ۱۲۶۹-۱۲۷۱؛ طبری (۱۳۶۹)، ج ۹، ص ۳۷۶۴.

مهم (ابوعبیده و مدائنی) با سلسله‌ی روایان متفاوت صورت گرفته است، اما منشأ اصلی روایت، یعنی روایان باهلی، روند روایت را به گونه‌ای بازسازی و دست‌کاری کرده‌اند که عمل یزید نه تنها برجسته نشده، بلکه در یک زمینه‌ی لجاجانه‌ی توأم با ترس دوجانبه‌ی بین حجاج و آل‌مهلَب طراحی گردیده است. روایان نخستین قصدی جز برجسته‌سازی فتوح قتیبه نداشتند. با همه‌ی این‌ها، روایت بلاذری و طبری از بیان آسیب‌های وارد شده بر سپاه اسلام در خوارزم خودداری نموده‌اند، و این نشان می‌دهد که روایان، با وجود اختلافات قبیله‌ای، هویت دینی خود را در نقل روایت، به دور از مسائل قومی و سیاسی، حفظ کرده‌اند.

روایت‌های فتح، راه‌برد و تاکتیک قتیبه در خوارزم

با تثبیت قدرت امویان، آهنگ حمله‌های نظامی آنان در شرق افزایش یافت. وضع سیاسی مبتنی بر ملوک‌الطوایفی در ماوراءالنهر و شرق خراسان نیز بستر کام‌یابی‌های نظامی امویان را فراهم ساخت. قتیبه، حکمران خراسان، با تلفیق سیاست تحسب، تهدید و سرکوب، در صدد اجرای برنامه‌ی بلند مدت اعراب در منطقه برآمد. حجاج، که طراح فتوح مجدد مناطق شرق بود، برنامه‌ی خود را در دو مسیر سند و ماوراءالنهر پیش برد. این طرح، کانون‌های تجاری را هدف قرار داده بود تا بتواند پیوند دائمی و ناگسستگی بین مراکز تجاری هند و سند، سیستان، خراسان، ماوراءالنهر و خوارزم ایجاد کند. هدف طرح جدید، افزایش در آمد دولت از طریق فتح مناطق جدید بود. واقعیت آن است که اسلام‌پذیری مردمان مناطق تصرف شده، درآمد حکومت را به شدت کاهش داده بود. در این مرحله، جبران درآمد، از طریق فتح مجدد شهرها و اخذ جزیه از نومسلمانان، تأمین می‌شد. از این‌رو، در دوره‌ی قتیبه، تصرف چندباره‌ی شهرها در دستور کار قرار گرفت. البته، نباید در این حمله‌ها، شورش و تمرد شهرها ویا نیاز دولت اموی برای بحران‌سازی را نادیده گرفت.

از شواهد چنین برمی‌آید که خوارزم از جمله مناطقی بوده که در دوره‌ی قتیبه دو بار فتح شده است. بار اول به‌صالح، و بار دیگر به جنگ. به‌دلیل آشفتگی روایت‌های فتح خوارزم، نمی‌توان زمان دقیق و علل این لشکرکشی‌ها را تبیین کرد. اما برپایه‌ی تصریح بیرونی بر دوبار فتح خوارزم^۱ و نیز روایت‌های متفاوتی که از عمل‌کرد خوارزمیان، به‌ویژه خوارزم‌شاه، در منابع موجود است، می‌توان بر دوبار لشکرکشی مطمئن شد. بنابراین، تناقض ظاهری بین

۱ بیرونی، همان، ص ۵۷.

روایت‌های بلاذری و طبری، در واقع تناقض‌نمایی است، و این روایت‌ها نه در عرض، بلکه در طول و مکمل یکدیگرند. آن گونه که پیش‌تر گفته شد، قسمت سوم روایت بلاذری، به نقل از ابوعبیده، از نظر محتوا با دو قسمت قبلی تعارض دارد. این تعارض بیان‌گر نکته‌ی مهمی است که با روایت بیرونی معنا پیدا می‌کند. براساس روایت بلاذری (از ابوعبیده)، «قتیبه خوارزم را گشود و سمرقند را به جنگ فتح کرد. پیش از او سعید بن عثمان آنجای [سمرقند] را به صلح فتح کرده بود و خوارزمیان نیز عهد خود نشکسته بودند، لکن قتیبه مالی را که از بهر صلح کرده بودند بسنده ندید و دگر باره آنجای را فتح کرد».^۱ درهم‌ریختگی روایت‌ها موجب شده است که در اسامی فرمان‌دهان جنگ‌های اول و دوم اختلاف نظر مشاهده گردد. نام دوتن از فرمان‌دهان قتیبه، به نام‌های مغیره بن عبدالله بن ابی عقیل ثقفی و عبدالرحمان بن مسلم، برادر قتیبه، در منابع ذکر شده است.^۲ به نظر می‌رسد که فرمان‌دهی جنگ اول بر عهده‌ی مغیره، و رهبری جنگ دومی بر عهده‌ی عبدالرحمان بوده است. مغیره از فرمان‌دهان اموی بوده که از چند سال پیش از آن، در خراسان به سر می‌برده و در عملیات علیه ترکان حضور فعال داشته و بعد از قتیبه نیز به خدمت خود ادامه داده است. قتیبه، مغیره را به حکومت نیشابور گماشته بود.^۳

براساس روایت طبری، خوارزم‌شاه، که پایگاه مستحکمی در نزد مردمش نداشت و از جنگ رودررو با اعراب در هراس بود، به ترکستان گریخت. طبری ماهیت مخالفان او را مشخص نکرده، اما از فرزندان کسانی که خوارزم‌شاه ایشان را به قتل رسانده بود، سخن گفته است.^۴ با توجه به بافت جمعیتی مخالفان بعدی، می‌توان آن‌ها را اشراف‌زادگان خوارزمی دانست که گرد برادر خوارزم‌شاه جمع شده بودند. مغیره به تختگاه خوارزم‌شاه (شهر فیل)^۵ درآمد، مخالفان را سرکوب و اسیر کرد و پس از تحمیل جزیه و خراج بر مردم، نزد قتیبه بازگشت. پس از خروج اعراب، خوارزم‌شاه که تن به صلح تحمیلی داده بود، به تختگاهش مراجعت نمود و به‌عنوان دست‌نشانده‌ی قتیبه به حکومت خود ادامه داد.

۱ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۵۲؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۷۷.

۲ پژوهشگران، بدون توجه به دو لشکرکشی قتیبه به خوارزم، نام هردو فرمان‌ده را در جنگ دوم به کار برده اند. گیب، همان، صص ۶۹-۷۰؛ سیدعلی آل داود، مدخل «آل عراق»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران.

۳ طبری [بنی‌تا]، ج ۴، ص ۱۳۰۲.

۴ همان‌جا؛ عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌کرم شیبانی ابن اثیر (۱۹۹۴)، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق مکتب تراث، ج ۳، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ص ۲۱۵.

۵ فیل شهری مستقل از کاث نبود، بلکه با فاصله‌ای اندک در حومه‌ی آن قرار داشت و محل استقرار کاخ‌های خوارزم‌شاهیان بود. در منابع به اشتباه از آن به شهر یاد شده و از کاث ذکری به میان نیامده است. بعدها فیل به نام منصوره معروف شد.

تشدید فشارهای سیاسی، نظامی و مالی اعراب علیه خوارزمیان، شورش مجدد مردم سغد، گرفتاری قتیبه در ماوراءالنهر تخارستان، و ضعف سیاسی و اداری خوارزم‌شاه، موجب شورش اقشار مختلف اجتماعی برضد او و سلطه‌ی اعراب شد. در واقع، علل مخالفت با خوارزم‌شاه از صورت مسئله‌ای داخلی به امری در سیاست خارجی تغییر شکل داد. بنابر روایات، خوارزم‌شاه در قلمرو خود از موقعیتی برتر برخوردار نبود. او، که به دلیل خشونت و کشتار اشراف، گرفتار کینه‌جویی مردمش شده، و وابستگی وی به اعراب نیز این دشمنی‌ها را تشدید کرده بود، چاره‌ای جز اتکا به نیروی خارجی نداشت. در این دوره، روایت‌ها ماهیت مخالفان را آشکار می‌سازد و آن‌ها را «ملوک، احبار و دهقانان»^۱ خوارزم یاد می‌کند که در پیرامون خرزاد، برادر خوارزم‌شاه، گردآمده بودند. خرزاد نیز، که سودای دستیابی به قدرت داشت، از نارضایتی مردم بهره‌برداری نمود و خود را در رأس مخالفان قرار داد. بدین‌سان، جامعه‌ی خوارزم از نظر سیاسی به دو دسته‌ی موافق و مخالف سلطه‌ی اعراب تقسیم گردید.

روایت‌ها، از خرزاد چهره‌ی مطلوبی ترسیم نکرده‌اند. در همه‌ی آن‌ها نکته‌ی مشترک این است که رفتار سلطه‌جویانه‌ی خرزاد علیه برادر تاجدارش بزرگ‌نمایی شده است. با توجه به منشأ باهلی روایت‌ها، باید در پذیرش این داوری احتیاط کرد. روایت‌ها در یک قطب‌بندی سیاسی آشکارا حماسی، خرزاد را فردی گستاخ، قدرت‌طلب و ظالم تصویر کرده‌اند که بر برادرش تسلط یافته بود: «وچنان بود که وقتی خبر می‌یافت که به نزد یکی از خاصان شاه کنیز یا اسب یا کالای فاخری هست می‌فرستاد و آن را می‌گرفت یا اگر خبر می‌یافت که یکی از آنها دختر یا خواهر یا زنی زیبا دارد می‌فرستاد و او را به‌زور می‌گرفت. هرچه می‌خواست محبوس می‌کرد. هیچکس با وی مقاومت نمی‌کرد. شاه نیز او را منع نمی‌کرد». ادامه‌ی روایت از خوارزم‌شاه نیز شخصیتی ضعیف و بی‌کفایت، اما دلسوز به حال رعیت، ترسیم کرده است: «وقتی بدو می‌گفتند، می‌گفت حریف وی نمی‌شوم با وجود این از خشم وی لبریز بود».^۲ این قطب‌بندی سیاسی و نظامی، می‌تواند برای توجیه و مشروعیت بخشیدن لشکرکشی قتیبه طراحی شده باشد. روایت‌ها در جانب‌داری آشکار سعی دارند علّت حمله‌ی قتیبه را، نه برخاسته از روحیه و برنامه‌ی توسعه‌طلبانه‌ی او، بلکه به‌عنوان درخواست کمک خوارزم‌شاه، طبق قرارداد صلح، بیان کنند.

۱ طبری، همان، ج ۴، ص ۱۲۹۷؛ طبری (۱۳۶۹)، ج ۹، ص ۳۸۵۲.
 ۲ طبری، همان؛ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۵۱؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۷۵.

جریان مقاومت معتقد بود که خوارزمشاه فردی ناتوان است و در برابر زیاده‌خواهی اعراب توان مقاومت ندارد. این جریان، بخش مهمی از افراد جامعه، به‌ویژه "ملوک، احبار و دهقانان" را، در خدمت گرفت و شورش عظیمی علیه خوارزمشاه ترتیب داد. انگیزه‌ی مخالفت گروه‌های اجتماعی بالا متفاوت بود: ملوک از ضعف شخصیتی خوارزمشاه و گشودن دست اعراب در منطقه، علما(احبار) از فروپاشی نظم دینی و اجتماعی، و دهقانان نیز از تحمیلات مالی ناشی از سلطه‌ی اعراب، ناراضی بودند. احتمالاً ملک خام‌گرد، که طبری او را از دشمنان خوارزمشاه به‌شمار آورده، از ملک‌های ناراضی بوده است.

بحران سیاسی، چنان خوارزمشاه را درمانده کرده بود، که جز استمداد از قتیبه، چاره‌ای برایش باقی نماند. روایت‌های سه‌گانه (بلاذری، طبری وابن اعثم) در این قسمت اشتراک نظر دارند. این اشتراک نیز به دلیل منشأ باهلی روایت‌هاست. به روایت بلاذری، «خوارزمشاه برای برون رفت از بحران سیاسی [پس نزد قتیبه کس فرستاد که تو را چنین و چنان خواهم داد و کلیدهای شهر به تو خواهم سپرد. بدان شرط که کشور را بدون دخالت برادرم به من بسپاری].^۱ در این دوره، شهرهای مهم خوارزم، کاث(فیل)، هزار اسپ و گرگانج بود، که به روایت ابن اعثم، شهر سوم در اختیار خرزاد قرار داشت. براساس روایت‌ها، خوارزمشاه مکاتبه‌ی خود با قتیبه را، از بزرگان شهر مخفی نگه داشت. چون سفیر خوارزمشاه با پاسخ موافق بازگشت، او با دعوت «ملوک، احبار و دهقانان» به خوش‌گذرانی، خطر حمله‌ی اعراب را ناچیز شمرد و آن‌ها را درگیر جنگ با اهالی سغد قلمداد کرد. هم‌آهنگی رفتاری بین قتیبه و خوارزمشاه، بیش از آن که واقعی باشد، ساخته‌ی ذهن خیال‌پرداز باهلی است. در روایت مفصل طبری، رفتارها چنان ساده و از پیش اندیشیده روایت شده است که انگار خوارزمیان آداب جنگ و سیاست و خدعه را نمی‌دانستند: «شاه خوارزم ملوک و احبار و دهقانان را گرد آورد و گفت قتیبه آهنگ سغد دارد و به غزای شما نمی‌آید. بیایید در این بهار خوشی کنیم، پس آن‌ها به نوشیدن و خوشی کردن پرداختند و به دل از غزا ایمن شدند». ^۲ خوارزمشاه پس از استقرار سپاه عرب در هزاراسپ، پیشنهاد تسلیم داد و استدلال کرد: «کسانی که از ما نیرومندتر بوده‌اند و شوکت بیشتر داشته‌اند تاب مقاومت وی نیاورده‌اند، رأی من این است که چیزی دهیم و او را پس ببریم که این سال برود و کار خویش را بنگریم. گفتند رأی ما رأی شماست».

۱ بلاذری (۲۰۰۰)، ص ۲۵۱؛ بلاذری (۱۳۶۴)، ص ۱۷۵؛ طبری (بی‌تا)، ج ۴، ص ۱۲۹۷؛ طبری (۱۳۶۹)، ج ۹، ص ۳۸۵۲.

۲ همان‌جا.

در حالی که در روایت طبری، گروه‌های سه گانه‌ی بالا پیشنهاد نبرد داده‌اند؛ به نظر می‌رسد که این قسمت ناشی از حماسه‌سرایی باهلیمان، و یا دست کم، این گفتگو بیشتر تر به دوره‌ی اول لشکرکشی مربوط است، نه حمله‌ی اعراب در دوره‌ی دوم. خوارزم‌شاه با پرداخت جزیه و خراج موافقت کرد. براساس نقل طبری، خوارزم‌شاه بدین قرار با قتیبه صلح کرد که ده هزار (سربرده) و مقداری طلا و کالا بدهد، به شرط آن که وی را برضد شاه خام گرد یاری کند.^۱ عبدالرحمان، شاه خام گرد را شکست داد و چهار هزار اسیر آن‌جا را در برابر قتیبه گردن زد. پس از آن برادر خوارزم‌شاه نیز دست گیر و کشته شد و اموالش مصادره گردید.^۲

روایت ابن‌اعثم از لشکرکشی قتیبه به خوارزم، با روایت بلاذری و طبری تشابه‌هایی دارد؛ اما رویکرد نگارشی او به واقعیت نزدیک‌تر است. در روایت او، نه فقط خوارزم‌شاه، بلکه خرزاد نیز با قتیبه وارد مکاتبه شده است، تا بتواند برای خروج از بحران سیاسی و نظامی دامن‌گیر راه‌کاری پیدا کند. خرزاد به قتیبه چنین پیام داد: «ای امیر، من بنده شما هستم. اگر اطاعت مرا بپذیری و مرا در مقامم ابقا کنی، بنده خوبی برای شما خواهم بود. قتیبه به فرستاده جواب داد: از جانب من بگو اگر برادرت جنغال رضایت داد من هم امان خواهم داد و ابقا خواهم کرد».^۳ خرزاد تلاش‌های ناموفقی برای جلب نظر برادرش انجام داد، اما در نهایت، او به دست دشمنی که او را «در حکومت پادشاه‌تر و جبارتر»^۴ از خود می‌دانست، دست گیر شد و به قتل رسید.

روایت‌های با ریشه‌ی باهلی، سبب لشکرکشی قتیبه را، استمداد خوارزم‌شاه برای مهار مخالفت‌های داخلی می‌دانند. اما روایت بیرونی از لشکرکشی دوم اعراب به خوارزم نیز جای تأمل جدی دارد. در این روایت از «ارتداد اهل خوارزم» یاد شده است.^۵ ارتداد در این‌جا به معنای خروج از اسلام نیست، چون خوارزمیان مسلمان نشده بودند، تا مصداق ارتداد به‌شمار آیند. این ارتداد به معنای پرداخت نکردن خراج و جزیه و عمل نکردن به قرارداد صلح، نیز شورش و سرپیچی از فرامین حکمران عرب است. براساس نقل بلاذری، خوارزمیان فرمان‌روای

۱ طبری [بی‌تا]، ص ۱۲۹۸؛ طبری (۱۳۶۹)، ج ۹، ص ۳۸۵۳. این خیاط در یک گزارش بسیار مختصر مبلغ قرار داد صلح را ده هزار هزار می‌نویسد. این مبلغ در هیچ یک از روایت‌ها دیده نمی‌شود. با توجه به اختصار بیش از حد گزارش، نمی‌توان منشأ آن را روشن ساخت. خلیفه ابن خیاط (۱۹۹۳)، تاریخ خلیفه، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر، ص ۲۳۷.

۲ همان جا.

۳ ابن‌اعثم، همان، ص ۱۵۵.

۴ همان، ص ۱۵۶.

۵ بیرونی، همان، صص ۵۷-۵۸.

خود را به اتهام ضعف نشان دادن در برابر اعراب، کشتند. از روایت بیرونی، قتل خوارزم‌شاه استنباط نمی‌شود؛ اما از تعیین فرمان‌روای جدید و تغییر نظام سیاسی و اختیارات او سخن به میان آمده است. بیرونی می‌نویسد: «چون قتیبۀ بن مسلم در دفعه دوم خوارزم را گرفت و اهل آن مرتد شده بودند، اسکجموک بن کاجوار بن سیری بن سخربن ارثموخ را برای ایشان پادشاه قرارداد و ولایت از دودمان اکاسره بیرون رفت و تنها شاهی در ایشان چون ارثی بود پایدار ماند»^۱.

حال پرسش این است که نام خوارزم‌شاه چه بوده؟ بلاذری و طبری در نام او به ذکر «خوارزم‌شاه» بسنده کرده‌اند، اما ابن اعثم او را «جنغان» و بیرونی وی را «اسکجموک» معرفی می‌کنند.^۲ می‌توان تناقض روایت‌ها در نام خوارزم‌شاه را این‌گونه حل کرد که جنغان فرمان‌روای ضعیف و طرفدار اعراب بود که در لشکرکشی اول به صلح تحمیلی تن داد و همین امر شورش بزرگان خوارزم را برانگیخت و او در این شورش کشته شد. قتیبۀ برای سرکوبی آن‌ها مجدداً به خوارزم یورش برد، و فرمان‌روای مورد نظر بیرونی، یعنی اسکجموک، را جای‌گزین او کرد. بعید نیست که در فاصله‌ی بین این رویدادها، خرزاد بر اثر شورش به قدرت رسیده باشد.

خشونت فزاینده‌ای که قتیبۀ در لشکرکشی دوم از خود نشان داد، در روایت‌های چهارگانه بازتاب یافته است. روایت بیرونی با منشأ خوارزمی دارای جهت‌گیری دشمنانه، و روایت‌های دیگر با منشأ باهلی دارای جهت‌گیری طرفدارانه از قتیبۀ، به مسئله‌ی خشونت توجه کرده‌اند. بلاذری و طبری از قتل عام چهار هزار اسیر، مصادره‌ی اموال مخالفان و سرکوب شدید و خالی کردن خوارزم از نیروی رزمنده، یاد کرده‌اند. طبری تعداد اسرای خوارزمی را یکصد هزار نفر یاد کرده است.^۳ هرچند این آمار اغراق‌آمیز است، اما خروج یک‌دهم این جمعیت نیز آسیب جدی بر ساختار جامعه محسوب می‌شود. قتیبۀ، پس از پایان امور خوارزم، تعداد کثیری از

۱ همان‌جا.

۲ ابن اعثم، همان، ص ۱۵۵؛ بیرونی، همان، صص ۵۶-۵۷. یعقوبی در روایت بسیار کوتاهی خوارزم‌شاه را سعیدبن ونوفار معرفی می‌کند: «قتیبۀ خود به خوارزم رفت و سعید بن ونوفار آنجا بود و عامل قتیبۀ را کشته بودند پس صد هزار اسیر گرفت و سعیدبن ونوفار را محاصره کرد تا او را کشت و چون کار آن بلاد را روبراه کرد، با غنیمت‌هایی که مانند آن شنیده نشده بود بازگشت». روایت یعقوبی از فتح خوارزم بجز نام خوارزم‌شاه، تفاوتی با روایت طبری ندارد، که در آن تعداد سپاه خوارزم را، بنا بر منابع باهلی، صد هزار نفر دانسته است. این رقم اغراق‌آمیز در طبری و ابن اعثم نیز تکرار شده است. یعقوبی نام عامل انتصابی از سوی قتیبۀ را در خوارزم، عبدالله بن ابی عبدالله کرمانی معرفی می‌کند، احمدبن‌ابی یعقوب معروف به ابن‌واضح یعقوبی (۱۳۷۴)، تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمدابراهیم آینی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، صص ۲۴۱-۲۴۲.

۳ طبری (۱۳۶۹)، ج ۹، ص ۳۸۵۴.

نیروهای باقی‌مانده‌ی خوارزمی را همراه خود به نبرد سمرقند برد. این اقدام او ضربه‌ی مهلکی بر ساختار اقتصادی و اجتماعی و نظامی منطقه وارد آورد. بیرونی پرده‌ی دیگری از خشونت اعراب علیه خوارزمیان را ترسیم کرده است که بعدها این روایت منشئی برای تعمیم رفتار قتیبه نسبت به کل مسلمانان در فتح ایران به‌شمار آمد. براساس گفته‌ی بیرونی، «قتیبه بن مسلم هر کس را که خط خوارزمی می‌دانست از دم شمشیر گذرانید و آنانکه از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند ایشان را نیز به دسته پیشین ملحق ساخت. بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده شده ماند که پس از اسلام نمی‌شود آنها را دانست».^۱

قتیبه برای سامان‌بخشی به‌امور خوارزم، برادرش عبیدالله را به کارگزاری آن‌جا گماشت. او وظیفه‌ی تنظیم و فراهم‌سازی زمینه برای حکومت اموی را در خوارزم برعهده داشت؛ زیرا قتیبه اندکی بعد، ایاس بن عبدالله بن عمرو را بر امور جنگ منصوب کرد و عبیدالله بن ابی عبیدالله مولی بنی مسلم را تصدئی امور مالی داد. اما عمل کرد نه‌چندان اثرگذار عبیدالله، منجر به عزل وی شد. به دلیل ناتوانی ایاس، ظلم و ستم بر رعایا روبه‌فزونی گذاشت. اعتراض مردم بالا گرفت. قتیبه برای تسکین اعتراض‌ها، یکی دیگر از برادرانش را، به‌نام عبدالله، رهسپار خوارزم کرد.^۲ او نه تنها وظیفه‌ی سرکوبی اعتراضات مردمی را برعهده داشت، بلکه مأموریت یافت که به تنبیه عامل اغتشاش، یعنی ایاس و حیان نبطی ایرانی، مشاور و بازوی نظامی او، نیز بپردازد. حیان در رأس یک گروه ده هزار نفری از ایرانیان، حدود سه دهه در پیشرفت اعراب در منطقه‌ی خراسان و ماوراءالنهر کمک‌های شایانی به ایشان کرده بود. اما عبدالله دستورات برادرش را درباره‌ی ایاس اجرا نکرد و در نهان او را از مأموریت خود آگاه ساخت؛ لذا، ایاس نیز گریخت؛ درحالی‌که حیان گرفتار آمد، مویش را تراشیدند و بر او یکصد تازیانه نواخته شد. حیان، بعد از قتیبه، به خدمت یزید بن مهلب درآمد.^۳

خوارزم پس از قتیبه

با سلطه‌ی اعراب، خوارزم به‌تدریج موقعیت و اهمیت خود را از دست داد. براساس روایت

۱ بیرونی، همان، ص ۵۷.

۲ طبری [بنی‌تا]، ج ۴، ص ۱۳۰۲.

۳ همان‌جا؛ طبری (۱۳۶۹)، ج ۹، ص ۳۸۶۶.

بیرونی، عنوان خوارزم‌شاهی به صورت تشریفاتی و بدون اختیارات اجرایی و نظامی در خاندان آن‌ها باقی ماند. نیروهای خوارزمی در کنار سپاه عرب در سرکوب اعتراضات مردمی شرکت جستند. بدین طریق، بخش عمده‌ای از نیروی فعال منطقه از آن جدا گردید و در خدمت امور نظامی به کار گرفته شد.

تا سده‌ی چهارم هجری قمری درباره‌ی خوارزم اطلاعات پراکنده‌ای در دست و بیش‌تر آن‌ها معطوف به معرفی عاملان عربی خوارزم است. با همه‌ی این‌ها، اعراب، به‌رغم وارد آوردن فشارهای سیاسی و نظامی بر خوارزم، نتوانستند سلطه‌ی خود را به طور کامل تثبیت کنند. چند سالی پس از فتوح قتیبه، با شکست مسلمانان و پیروزی‌های ترکان در سال‌های ۱۱۰-۱۱۲هـ.ق در ماوراءالنهر، خوارزمیان نیز دست به شورش زدند؛ اما از سوی اشرس بن عبدالله سلمی، حکمران خراسان، سرکوب شدند. نصر بن سیار ابتدا ابوحفص علی بن ختنه را در سال ۱۲۱هـ.ق بر خوارزم گماشت؛ سپس در سال ۱۲۶هـ.ق مسعده بن عبدالله یشکری، و پس از وی، عبدالملک بن عبدالله سلمی را به خوارزم فرستاد.^۱

نارضایتی خوارزمیان از اعراب، موجب شد تا آن‌ها به جنبش‌های ضدعربی و اموی روی خوش نشان دهند. عبدالملک بن هرثمه، عامل اموی خوارزم، با شریک بن شیخ مهری، که بر ضد امویان قیام کرده بود، بیعت نمود.^۲ با گسترش دعوت عباسی توسط ابومسلم در خراسان، او، اباجهم بن عطیه را برای دعوت به خوارزم فرستاد. پیش از او، علاء بن حریت چنین مأموریتی در خوارزم یافته بود.^۳

از دهه‌ی پنجاه هجری قمری به بعد، که ماوراءالنهر عرصه‌ی تاخت و تاز مداوم سپاهیان مسلمان شد، اقتصاد این منطقه آسیب جدی دید. البته، دوری خوارزم تا حدودی میزان خسارت‌های آن را کاهش داده بود. سکه‌های نقره‌ی بخاری و سمرقندی از اعتبار افتاد و جای آن را سکه‌های نقره‌ی خوارزمی گرفت.^۴ ارزش مناسب سکه در خوارزم و ثبات سیاسی نسبی آن، موجب رشد نقدینگی و تمرکز ثروت در این منطقه شده بود. اما این منطقه نیز به تدریج نظر فاتحان را به خود جلب کرد. این برتری کم و بیش تا دوره‌ی عباسی ادامه یافت.

۱ طبری (بی‌تا)، ج ۴، ص ۱۴۶۴.

۲ همان، ج ۴، ص ۱۴۹۷.

۳ همان جا.

۴ ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۱۲۸۷)، تاریخ نرشخی، ترجمه‌ی ابونصر احمد بن جعفر قباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس، ص ۵۰.

اما استقرار پادگان عرب در خوارزم، به مرور وضع خوارزم را نیز آشفته کرد، تا جایی که به سقوط اقتصادی آن انجامید.

احیای مجدد ماوراءالنهر و شکل‌گیری فرمان‌روایان باثبات در این منطقه، در دوره‌ی هارون عباسی، بیش از پیش موقعیت خوارزم را تنزل داد. ضرب سکه‌های غطریفی تازه ضرب در بخارا با عیار بالا و حمایت حکومت وقت از آن در برابر سکه‌های نقره‌ای خوارزم، بر بحران مالی این منطقه افزود.^۱ مسدود شدن راه‌های قفقاز، به دلیل تداوم تلاش‌های ناکام مسلمانان در تصرف آن ناحیه و گذر از دربند، به ناامنی راه‌ها و نابودی کاروان‌سراهای آن‌جا منجر شد. جاده‌ی کات به قفقاز و دریای سیاه، اعتبار خود را موقتاً از دست داد. تضعیف تجارت، با سوانح طبیعی، از قبیل طغیان رود جیحون، سرمای فزاینده، بیماری وبا و غیره، مزید بر علت شد، تا این منطقه نتواند پاسخ‌گوی نیازمندی‌های جمعیت خود باشد.

منابع از پراکنده شدن جمعیت خوارزم در ماوراءالنهر، خراسان و قلمرو خزرها سخن گفته‌اند؛ ابن حوقل در این باره می‌گوید: «در همه شهرهای بزرگ خراسان گروه بسیاری از خوارزمیان سکونت دارند».^۲ در ماوراءالنهر مهاجرنشین‌های خوارزمی وجود داشت، که یکی از آن‌ها به نام «قریه خوارزمیان» بین بخارا و کالف بود،^۳ و همگی افراد آن را خوارزمیان تشکیل داده بودند. مسعودی از مهاجرت دسته‌جمعی تعداد کثیری از خوارزمیان به قلمرو خزران یاد می‌کند که نمود بارزی از سقوط موقعیت خوارزم بوده است. به گزارش مسعودی، مهاجران خوارزمی در ایتل، پایتخت خزران، به سر می‌بردند. مسلمانان در نزد خزران، که اغلب از خوارزم به آن‌جا کوچیده بودند، به «لاری» معروف بودند. مسعودی علت مهاجرت آنان را بروز قحطی و وبا در خوارزم پس از ظهور اسلام می‌داند. خوارزمیان در نزد خزران امتیازات سیاسی و اجتماعی زیادی کسب کرده بودند. بنابر روایت مسعودی، «اینان مردمی دلیر و پرقوتند و شاه خزر در جنگ‌های خود به آنها تکیه دارد و بر طبق شروطی که در میانه است در شهرهای او اقامت گرفته‌اند که یکی علنی بودن دین و مسجد و اذان است و دوم آن که وزارت شاه از ایشان باشد و هم اکنون احمدبن کویه که وزیر است از ایشان است. سوم آن که هر وقت شاه خزر با مسلمانان به جنگ باشد در اردوگاه او از دیگران جدا بمانند و با

۱ همان، صص ۵۰-۵۲

۲ محمد ابن حوقل (۱۳۶۶)، *صورة الارض (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه‌ی جعفر شعمار، تهران: امیرکبیر، صص ۲۰۹.

۳ ولادیمیر بارتولد (۱۳۶۶)، *ترکستان نامه*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، ج ۱، تهران: آگاه، صص ۳۱۵.

همکیشان خود پیکار نکنند و با وی ضد دیگر مردم کافر جنگ کنند. اکنون هفت هزار کماندار با خود و جوشن و زره که بعضی شاه نیزه نیز دارند با شاه سوار شوند که ابزار جنگ مسلمانان چنین است و قاضیان مسلمان دارند»^۱

لشکرکشی‌های اعراب به سقوط حاکمیت سیاسی و به تبع آن افول وضع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگ آن انجامید. چند قرن طول کشید تا این منطقه با کسب قدرت و احیای حاکمیت بومی خود، در اواخر قرن چهارم هجری به یکی از کانون‌های علمی جهان اسلام، و یکی از قدرت‌های منطقه‌ای، تبدیل گردید.

نتیجه

اتکای منابع تاریخی بر روایت‌های شفاهی، دخالت حیث التفاتی راویان در جهت‌گیری‌های آن، نقل چند واسطه‌ای روایت و اغراق آمیزی و پنهان کاری در برخی موارد، همچون خسارات وارد آمده بر مسلمانان در نبردها و بزرگ‌نمایی شکست مخالفان، از جمله‌ی مواردی است که موجب آشفتگی روایات و بروز حلقه‌های مفقوده در آن‌ها شده و درک واقعیات تاریخی را با مشکل مواجه کرده است. جرح و تعدیل روایات و پیدا کردن حلقه‌های مفقوده، نیازمند روش عقلانی در تحلیل روایت‌هاست. تحلیل انتقادی روایت‌ها یکی از روش‌های مؤثر در جرح و تعدیل و بازسازی روایات موجود بر اساس روند منطقی رویدادها محسوب می‌شود. در این روش گاهی روند منطقی با تصریح منابع در تعارض قرار می‌گیرد، که پژوهشگر بایستی روند منطقی مبتنی بر عقل انتقادی را بر جنبه‌ی روایی ترجیح دهد. روایت‌های فتح خوارزم، از جمله‌ی روایاتی است که آشفتگی زیادی در آن‌ها به چشم می‌خورد. در این مقاله، تا حد امکان، ابعاد مختلف فتح خوارزم موشکافی و بازسازی شده است.

روایت‌های بلاذری و طبری، به دلیل اشتراک منشأشان، دارای متن تقریباً همسانی هستند؛ با این تفاوت که روایت بلاذری مختصر و روایت طبری مفصل است. روایت ابن اعثم، به‌رغم منشأ باهلی آن، که با دو روایت دیگر اشتراک دارد، در محتوا دارای تفاوت‌هایی با هم هستند. روایت ابن اعثم از اسناد و مدارکی بهره برده است که دیگران آن‌ها را ندیده‌اند؛ و آن ارتباط و مکاتبه‌ی خرزاد با قتیبه است. او نیز، همچون برادر تاجدارش، پیشنهاد دست

۱ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۷۷.

نشاندگی را داده بود، که قتیبه با آن موافقت نشان نداد. روایت بیرونی، به‌رغم تأخرش، منشأ عربی ندارد؛ و به همین دلیل، در تحلیل انتقادی نقش مهمی ایفا کرده است. به‌طور کلی، می‌توان برای روایت‌های دو گانه (بلاذری و طبری) دو منشأ باهلی و غیر باهلی قائل شد. از نظر کمی و کیفی، روایت‌های باهلیمان برتری دارند و در کانون روایت قرار گرفته‌اند، در حالی که، روایت‌های غیر باهلی، اعم از روایت عجمی طبری و روایت مهلبیان، در حاشیه قرار گرفته‌اند. مورخان، این دو روایت غیر باهلی را، نه به‌عنوان روایت موازی و هم‌سنگ با روایت باهلی، بلکه به صورت موردی برای جرح و تعدیل گزاره‌های محدودی از روایت باهلی، به‌کار گرفته‌اند. این بخش از روایت‌ها نیز نتوانسته است تأثیری پایا در جهت‌گیری اصلی روایت دارای منشأ باهلی ایفا کند.

منابع

- آل داود، سیدعلی، مدخل «آل عراق»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران.
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌کرم شیبانی (۱۹۹۴)، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق مکتب تراث، ج ۳، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
- ابن‌عثم کوفی، ابی‌محمد احمد (۱۹۹۱)، *کتاب الفتح*، تحقیق علی‌شیری، ج ۷، بیروت: دارالاضواء.
- ابن‌حوقل، محمد (۱۳۶۶)، *صور قلاروض (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه‌ی جعفرشعار، تهران: امیرکبیر.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمان (۱۳۷۵)، *العبر*، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن‌خیاط، خلیفه (۱۹۹۳)، *تاریخ خلیفه*، تحقیق سهیل‌زکار، بیروت: دارالفکر.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۶۸)، *مسالك و ممالک*، به‌اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- بارتولد، ولادیمیر (۱۳۶۶)، *ترکستان نامه*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: آگاه.
- بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی (۲۰۰۰)، *فتوح البلدان*، تحقیق عبدالقادر محمدعلیف، بیروت: دارالکتب.
- ----- (۱۳۶۴)، *فتوح البلدان*، ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش، تصحیح محمد فرزانه، تهران: سروش.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳)، *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*، ترجمه‌ی علی‌اکبر دانا سرشت، تهران: امیرکبیر.
- *حدود العالم من المشرق الى المغرب* (۱۳۸۳)، ترجمه‌ی میرحسین شاه، تعلیقات مینورسکی، تصحیح و حواشی مریم میراحمدی و غلامرضا وهرام، تهران: دانشگاه الزهراء.
- رابرتز، جفری (۱۳۸۹)، *تاریخ و روایت*، ترجمه‌ی جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- لسترنج، گای (۱۳۷۳)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر [بی تا]، تاریخ طبری، قدم له نواف الجراح، بیروت: دارالصادر.
 - ---- (۱۳۶۹)، تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۹، تهران: اساطیر.
 - گیب، ار [بی تا]، فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ترجمه‌ی حسین احمدپور، تبریز: [بی تا].
 - مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، به اهتمام گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
 - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
 - معصومی، محسن، «تأملی بر درستی و دقت آمار و ارقام در منابع تاریخ اسلام»، فصلنامه‌ی علمی و پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری، نشریه‌ی دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه الزهراء، س ۱۹، تابستان، ش پیاپی ۷۸، دوره‌ی جدید، ش ۲.
 - مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۵)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه‌ی علینقی منزوی، ج ۱، تهران: قومس.
 - نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۸۷)، تاریخ نرشخی، ترجمه‌ی ابونصر احمد بن جعفر قباوی، تلخیص محمد بن زفرین عمر، تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس.
 - یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن واضح (۱۳۷۴)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- Kitapci, Zekeriya (1994), *Orta Asyada Islamiyetin Yayalisi ve Turkler*, konya.